



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۲/۱۶

محمد محق

گفتگویی در باب تفسیرهای گوناگون از دین!

پس از یادداشتی که چندی پیش از این پیرامون تفسیرها/قرائت‌های مختلف از دین نوشته بودم، جناب استاد بهیج مطالبی را در نقد آن نوشتند. نوشته ایشان حاوی نکات متعدد و پراکنده‌ای است که پرداختن به همه آن‌ها وقت کافی می‌طلبد. من در این جا ترجیح می‌دهم تنها به تعریفی که ایشان از اسلام عرضه کرده‌اند بپردازم، تا روند گفتگو ادامه یابد و از این طریق ابعادی از موضوع روشن شود. اگر فرصتی در آینده دست داد به نکات دیگر نیز خواهم پرداخت.

تعریف اسلام

ایشان در مقدمه نوشته خود، در تعریف اسلام، نوشته‌اند:
 “اسلام لغتاً همان استسلام و خضوع و انقیاد است، و اصطلاحاً عبارت از آن دینی جامعی است که پاسخگوی همه نیازهای بشری بوده صلاحیت تطبیق را در هر زمان و مکانی دارا می‌باشد و بر اساس عبودیت خالص الله متعال استوار و منبع آن وحی الهی می‌باشد.

با این تعریف می‌توان گفت اسلام دینی است دارای مصدر ربانی، کامل و شامل، برخوردار از وسطیت و خالی از غلو، افراط و تفریط، بیرون از حد و مرز غموض، دینی است انسانی، متوازن، عقلانی، واقعی و دارای مصدر محفوظ از تحریف، خالق پرست، نه مخلوق پرست، منبع آن توأم با تحدی و چلنج، خالی از تناقضات و اختلافات و دارای اعجاز علمی و سریع‌ترین دین از لحاظ رشد پیروان در جهان بشری (با وجود موانع متعددی که در سر راه پیشرفت آن ایجاد کرده‌اند) و دینی است با برنامه، در راستای حل مشکلات جوامع انسانی و درنهایت پاسخگوی به همه‌ی نیازهای بشری و دارای عالی‌ترین عدالت اجتماعی، نظام سیاسی و اقتصادی کامل!”

تعریفی که ایشان از اسلام ارائه کرده‌اند برداشت و استنباط خودشان از اسلام است نه تعریفی نقل شده از مرجعی معتبر. چنین تعریفی نه اصل دینی دارد و نه اصل علمی. اصل دینی یعنی این که در قرآن و احادیث معتبر نبوی به همین شکل آمده باشد، و اصل علمی یعنی در دانش‌های روشمند و معتبر مرتبط به دین مانند مقارنه‌ی الادیان/دین‌شناسی تطبیقی، و جامعه‌شناسی دین، و فلسفه دین، و تاریخ ادیان و غیره آمده باشد و بر آن اتفاقی حد اقلی حاصل شده باشد. یکی از عوارض گسترش بنیادگرایی دینی در قرن اخیر این بوده است که به تبعیت از ایدئولوژی‌های رنگارنگ مارکسیستی، فاشیستی و لیبرال، زمینه طرح ادعا‌های شعاری، غیر علمی و ناروشمند فراهم آمده و شیوع آن‌ها در میان نامتخصصان آسان شده است. از این رو تعریف دین هم دستخوش این آشفتگی شده است و هر کس به سلیقه خود کوشیده است تعریفی دل‌خواهی از آن عرضه کند بی‌آن‌که خود را به ضوابط علمی این کار ملزم بداند.

این موضوع زمانی روشن‌تر می‌شود که روش دانشمندان قدیم و جدید را در زمینه‌ی ارائه‌ی تعریف یا تعاریف در نظر بگیریم. در قدیم اگر می‌خواستند برای یک موضوع تعریفی ارائه کنند می‌گفتند تعریف شیئی یا به ذاتیات آن می‌شود یا به عرضیات آن، اولی را در اصطلاح علم منطق حد و دومی را رسم می‌گفتند. آنان می‌گفتند برای ارائه تعریفی دقیق از یک شیئی باید حد و رسم آن را دانست.

ثانیاً می‌گفتند تعریف باید جامع و مانع باشد، و در توضیح می‌گفتند جامع افراد و مانع اغیار. منظورشان این بود که تعریف باید در برگیرنده همه افراد یا اجزای آن مجموعه و در عین زمان بازدارنده مواردی باشد که ربطی به آن ندارد.

تعریفی که جناب استاد بهیج عرضه کرده‌اند، نه حد است و نه رسم، و نه جامع است و نه مانع. در این تعریف نه مرز دین و فلسفه، نه مرز دین و علم، نه مرز دین و مهارت، و نه مرز دین و ایدئولوژی از هم تفکیک شده است. چنین تعاریفی در حد شعار است و در نزد متخصصان اعتباری ندارد و نمی‌توان آن را مقدمه‌ای برای ادعاهای کلان‌تر و گزاره‌های سنگین‌تر قرار داد و احکامی قطعی و استوار را بر آن بنا کرد.

ایشان می‌توانند برای واضح‌تر شدن موضوع به کتاب‌های تعاریفات از جرجانی یا کشاف اصطلاحات الفنون از تهانوی مراجعه کنند، یا دست کم به یکی از کتاب‌های علم منطق سری بزنند تا روش عرضه تعریف قابل قبول از مفاهیم و

نمونه‌های فراوانی از این کار را ببینند. البته اگر کسی بخواهد عمیق‌تر و به شکل امروزی با این مبحث آشنا شود چاره‌ای ندارد جز این‌که فلسفه تحلیلی را بیاموزد و نظریه صدق گزاره‌ها را فرا بگیرد تا فرق میان سخن معنادار و سخنان بی‌معنا را دریابد. در حقیقت بسیاری از مشکلات موجود در جوامع انسانی، به خصوص کشورهای ما، ناشی از سخنان بی‌معنایی است که ناظر به هیچ واقعیت بیرونی نیست و با ردیف کردن کلمات و جملات طولانی بر سر درگمی مخاطب می‌افزاید و صرفاً او را گیج می‌کند.

قدما، البته دانشمندان برجسته‌شان، این هنر را داشتند که در هنگام ارائه تعریفی از یک مقوله عباراتی مختصر اما دقیق می‌ساختند تا شکل فرمولی علمی را پیدا کند. هر تعریفی باید به این دقت عرضه شود. اما پیش از آن‌که کسی به ساختن تعریفی از یک شیئی اقدام کند لازم است به کارهایی که پیش از وی در آن زمینه شده است سری بزند و ببیند که دیگران، یعنی صاحب‌نظران قبل از وی در آن زمینه چه گفته‌اند و چه کرده‌اند. مثلاً، برای ارائه تعریفی از اسلام روش درست این است:

اول: باید گفت که اسلام در قرآن مجید این‌گونه تعریف شده است، البته اگر تعریف شده باشد.

دوم: باید به سراغ احادیث معتبر رفت و نشان داد که در آن‌جا چنین تعریفی برای آن وجود دارد.

سوم: باید رفت به سراغ دانش‌های مرتبط با دین مانند علم عقائد/کلام، و علم فقه و اصول فقه.

چهارم: باید به مهم‌ترین متخصصان و صاحب‌نظرانی که در این باب بحث کرده باشند مراجعه کرد مانند باقلانی، جوینی، غزالی، ابن حزم، شاطبی، عضد الدین ایجی، ابن تیمیه، ملا صدرا، شاه ولی الله دهلوی، و دیگران، اگر کاری در این باب کرده باشند، پس از آن می‌توان تعریف یا تعاریف بهتر را برگزید و بر اساس آن گفت که اسلام عبارت است از....

متأسفانه با حذف فلسفه از نصاب درسی به دست امام غزالی و بنا به سیاست حاکمان آن روزگار، این روند شروع شد و با حذف علم منطق به دست شاه ولی الله به اوج خود رسید، و آموزش اسلامی به شکل تکان‌دهنده‌ای رو به سطحی شدن گذاشت. در اثر آن بود که شیوه اهل‌حدیث قوت گرفت و نوعی از سلفیت/سطحیت در جوامع اسلامی فراگیر شد. این‌که می‌گویند امام غزالی کمر فلسفه را در جهان اسلام شکست تا حدی درست است، اما شاید دقیق‌تر این باشد که بگوییم یکی از فقرات کمر تمدن اسلامی را شکست، زیرا با آن کار ضربه سختی بر عقلانیت وارد شد و پس از آن سیر افول تمدن اسلامی نیز کم‌کم آغاز یافت. (البته تحولات تمدنی فراتر از این هستند که به یک عامل برگردند، ولی تضعیف عقلانیت از اسباب عمده فروپاشی آن‌ها بوده است.)

وضعیت در هم و بر هم فکری کنونی و رواج یافتن سخنان پرهیاهو اما آشفته در میان ما به شیوه آموزشی معیوبی بر می‌گردد که ریشه در آن اقدام‌ها دارد. بدون شک ایدئولوژی‌های سیاسی معاصر نیز مزید بر علت شده و این مشکل را دو چندان کرده‌اند. در دوره‌های شکوفایی تمدن اسلامی که میراث یونانیان جدی‌تر گرفته می‌شد این عارضه کمتر به چشم می‌خورد و دانشمندان ما دقیق‌تر و سنجیده‌تر سخن می‌گفتند.

اگر کسی بخواهد به دقتی که اشاره شد در پی ارائه تعریفی از دین به شکل عام و از اسلام به شکل خاص باشد خواهد دید که به هیچ صورت تعریف واحد و متفق علیهی از آن در دسترس نیست، و از این رو ما با تعاریف مختلفی از اسلام سر و کار خواهیم داشت که برخی از آن‌ها به نوبه خود برخاسته از تفاسیر و قرائت‌های مختلف از اسلام‌اند، و برخی دیگر متکی به دانش‌های بیرون‌دینی مانند مقارنه‌الادیان/دین‌شناسی تطبیقی، جامعه‌شناسی دین، فلسفه دین و...

اگر خواهیم تعریفی ساده از اسلام به دست بدهیم می‌توانیم بگوییم اسلام یکی از ادیان روی زمین و یکی از بزرگ‌ترین آن‌هاست. با این تعریف دست کم آن‌چه دین نیست، مانند فلسفه و هنر و اقتصاد و ساینس و غیره از آن خارج می‌شود. اما در آن‌جا ناگزیر خواهیم بود که برویم به سراغ تعریف دین، و سپس تقسیم آن به کوچک و بزرگ، و معیارهایی برای کار خود نشان بدهیم تا تعریف و تقسیم‌بندی ما معقول به نظر برسد، سپس نشان بدهیم که این دین بزرگ با دیگر ادیان بزرگ چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌هایی دارد، و طبعاً این کار مستلزم آشنایی با ادیان دیگر است. اما در نظر گرفتن اسلام تنها به مثابه یک دین، نمی‌تواند وافی به مقصود باشد و تعریفی جامع و مانع از آن عرضه کند، زیرا اسلام مانند همه ادیان بزرگ، با فرهنگ‌های گوناگون در تاریخ خود درآمیخته و به پیدایش تمدنی بزرگ انجامیده است، و این تمدن در درون خود شامل فلسفه و هنر و ساینس و اقتصاد هم بوده است. از آن‌سو، این تمدن محصول تلاش‌های آدمیانی است که ترکیبی از خوبی و بدی بوده‌اند، و در پیدایش آن به همان اندازه که ابوریحان بیرونی و ابن سینای بلخی و مولانای رومی و ابن رشد اندلسی نقش داشته‌اند، جنگجویان و سفاحان و کشورگشایان متعددی سهم گرفته و از خود رد پای بر جا گذاشته‌اند، و این فراورده عظیم مانند همه‌ی فراورده‌های انسانی دیگر قابل داورهای گوناگون است. در این تمدن هم عمر خیام و ابو العلاء معری بوده‌اند هم ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب، هم عمر بن عبد العزیز و هارون الرشید و هم ابو العباس سفاح و تیمور گورکان و حجاج بن یوسف ثقفی... اسلام به مثابه تمدن حتی تنها به مسلمانان اختصاص ندارد بلکه بخش قابل توجهی از فراورده‌های تمدنی آن به دست شهروندان غیر مسلمانی حاصل شده است که اتباع نامسلمان کشوری اسلامی بوده‌اند، چه شکوفایی‌های اندلس/اسپانیای قدیم را در نظر بگیریم، چه پیش‌رفت‌های بیت الحکمه بغداد و چه کارهای بزرگ خراسان‌زمین و هند و عثمانی... و...

در تمام این‌ها دانشمندان، هنرمندان و شخصیت‌های توانایی از مسلمان تا یهودی و مسیحی و مانوی و زرتشتی و هندو و حتی دهری/آتنیست نقش داشته‌اند.

آیا می‌توان تعریفی از اسلام ارائه کرد که همه این تنوع را برتابد و جامع و مانع باشد؟ بهتر است با پدیده‌های تاریخی بزرگی مانند اسلام، یا هر پدیده بزرگ دیگر، محتاطانه، سنجیده و دقیق مواجه شویم، و به جای ساده‌سازی و عام‌فهم کردن قضایای پیچیده و بنا کردن داورهای سفت و سخت بر آن‌ها، و عده‌ای را به مثابه خائین و منحرف و گمراه خواندن، شیوه‌ای در پیش بگیریم که با این کلیت بزرگ و پیچیده تناسب بیشتری داشته باشد و راه را بر تکثر، تنوع، تسامح، تساهل، تحمل، مدارا، و پذیرش همدیگر هموار کند.

پایان